

ملی‌گرایی عربی: نگاه تاریخی به دولت و ملت در جهان عرب

می‌توان به کتابهای میان متن و حاشیه: مطالعه تاریخ، ملیت و دین (۱۹۸۸)، تاریخ عرب و دولت-ملت از ۱۸۲۰ تا ۱۹۸۰

(۱۹۸۹)، دولت و جامعه در سوریه و لبنان ۱۹۹۱-۱۹۹۳ (۱۹۹۳) و بنیادگرایی اسلامی (۱۹۹۷) اشاره کرد. کتاب حاضر نیز در اصل به زبان انگلیسی نگاشته شده بود

که نویسنده با اعمال تعدیلاتی آن را برای ارایه به زبان عربی آماده کرده است. کتاب شامل هشت فصل می‌باشد و ترتیب فصلها به گونه‌ای است که مؤلف در ابتدا به

نظریه‌های مختلف ملی‌گرایی در طی تاریخ اشاره می‌کند و سپس با بررسی وضعیت جهان عرب در دوران خلافت عثمانی و معرفی نظریه پردازان سرشناس جهان عرب

به عصر کنونی و دموکراسی در جامعه مدنی می‌پردازد. در نخستین فصل کتاب، مؤلف به اندیشه‌های ملی‌گرایانه اندیشمندانی

همچون روسو و کانت نگاهی می‌افکند و سپس نظرات گروهی از متفکران اروپایی را نسبت به سیر اندیشه ملی‌گرایی در جهان عرب مطرح می‌سازد. به عقیده نویسنده، «اراده عمومی» در افکار روسو همان «اراده و

عزم ملی» می‌باشد که خود بیانگر نوعی

یوسف الشوری، القومية العربية: الأمة و الدولة في الوطن العربي، نظرة تاريخية، بيروت: مركز دراسات الوحدة العربية، الطبعة الاولى، ۲۰۰۲، ۳۷۴ صفحه.

عبدالرضا همدانی
کارشناس ارشد مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه

کتاب حاضر یکی از جامع‌ترین کتابهایی است که تا کنون در رابطه با روند و سیر تاریخی ملی‌گرایی در جهان عرب به رشته تحریر درآمده است. دکتر یوسف

الشوری نویسنده برجسته این کتاب، لبنانی و متولد سال ۱۹۴۸ می‌باشد. وی در سال ۱۹۸۶ از دانشگاه کمبریج موفق به اخذ

دکترای در رشته شرق‌شناسی شد و طی سالهای ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۷ به عنوان استاد تاریخ جدید خاورمیانه در دانشگاه اکستر به تدریس پرداخت. وی هم‌اکنون نیز در همین دانشگاه به عنوان استاد تاریخ عرب و اسلام

مشغول تدریس است. از مهم‌ترین تألیفات او

روابط احساسی و عاطفی مملو از شور و حماسه نسبت به سرزمین و کشور است. کانت نیز با تأکید بر اینکه هر فرد قادر است سرنوشت خویش را تعیین کند، به ترویج ملی‌گرایی کمک کرده است. یوسف الشویری تفکرات ارنست رنان و جان استوارت میل را مبنایی برای ورود به بحث ملی‌گرایی در جهان عرب قرار داده و معتقد است اندیشه‌های این دو فیلسوف به تحولات تاریخی معاصر جهان عرب بسیار نزدیک است. طبق نظر رنان، مبنای ملی‌گرایی ارتباطات نژادی، زبانی و جغرافیایی و همبستگی دینی است. جان استوارت میل نیز بر این اعتقاد بود که مهم‌ترین عامل تولید احساس ملی، وجود تاریخ و خاطره‌های مشترک، افتخار و شکست مشترک و به طور خلاصه «یکسان بودن گذشته سیاسی» می‌باشد.

مؤلف با اشاره به کتاب ای. جی.

هابسباوم تحت عنوان ملتها و ملی‌گرایی از ۱۷۸۰، به موشکافی دیدگاه یک شرق‌شناس درباره پیوندهای نزدیک قومیت عرب و اسلامیت منطقه جغرافیایی آنان می‌پردازد. به نظر وی، هابسباوم در تحلیل

ملی‌گرایی عربی، آن را کاملاً مطابق با اسلام تلقی کرده است. اما از سوی دیگر، پدید آمدن و رواج یافتن اندیشه ملی‌گرایی در جهان اسلام را با آغاز زوال امپراتوری عثمانی در اواخر قرن نوزدهم منطبق دانسته است. الشویری معتقد است هابسباوم با این تحلیل خود و مخلوط کردن اسلام و عربیت در واقع دین و قومیت این پهنه جغرافیایی را هم‌ردیف جنبش‌هایی همانند پان‌آمریکانیسم قرار داده است، در حالی که اسلام «مافوق ملی‌گرایی» و یا به عبارت دیگر «فراناسیونالیسم» می‌باشد. فصل دوم کتاب به پیشینه تاریخ اعراب اشاره دارد. در این فصل، مؤلف با ذکر نظرات مورخان عربی همچون محمد عزت دروزة (۱۹۸۴-۱۸۸۷) و درویش مقدادی (۱۹۶۱-۱۸۹۸)، تاریخ اعراب را به چهار قسمت یا چهار مرحله تقسیم می‌نماید که این مراحل عبارتند از:

الف. تاریخ عرب قبل از اسلام؛

ب. تکوین و گسترش اسلام در شبه جزیره عرب؛

ج. کشورگشایی‌های اعراب و تأسیس دودمان اموی و عباسی؛ و

د. جنگ‌های صلیبی و مراودات

فرهنگی و ادبی در عصر عباسی. او پیروزی اعراب بر ارتش فارس در سال ۶۳۷ میلادی را یک فتح بزرگ و سرنوشت ساز معرفی می کند که در آن ایمان راسخ یک گروه کوچک بر نیرو و توان نظامی یک گروه بزرگ غلبه یافت. در عین حال، مهم ترین عامل سقوط امویان را جنگها و منازعات قبیله ای میان اعراب می داند که برخلاف ایرانیان هرگز قادر به ارج گذاری و احترام نهادن به افراد بدون در نظر گرفتن موقعیت و شأن اجتماعی آنها نمی باشند.

به نظر نویسنده، یکی از مهم ترین عوامل عقب ماندگی جهان اسلام بعد از قرن شانزدهم میلادی ماهیت محافظه کار دولتهای عثمانی، صوفی و مغول بود. دلیل این محافظه کاری نیز موروثی بودن نظامهای حاکم بوده است، در حالی که در همین مرحله زمانی قاره اروپا شاهد ظهور واحدهای سیاسی در قالب دولت-ملت، اصلاحات و سکولاریسم می باشد. به اعتقاد نویسنده، در این مرحله اروپاییان در حال تکوین ملیت خود و توجه به مقوله ملی گرایی بودند، اما اعراب به دلیل آنکه خلافت را به ترک ها و انهاده بودند، بیشتر بر اسلامیت تأکید

داشتند تا قومیت و هویت عربی.

فصل سوم کتاب به عوامل فرهنگی و سیاسی هویت عربی اختصاص یافته است. نویسنده بر این باور است که با سقوط خلافت عباسی به دست سرداران مغول در سال ۱۲۵۸ میلادی، روز به روز از توان سیاسی- نظامی اعراب در جهان اسلام کاسته شد و به جای آن پادشاهان ترک و فارس بر این بخش از جهان سیطره یافتند. اما زبان عربی به عنوان یک زبان دینی و یک عامل همبستگی میان نژادهای مختلف این منطقه همچنان پا برجا ماند و در میان همه گروههای اجتماعی از احترام خاصی برخوردار بود. بدین ترتیب، اگر چه اعراب دیگر نتوانستند حکومتی را با ویژگیهای کاملاً عربی و مبتنی بر تمدن اعراب تشکیل دهند، قدرت و فرهنگ اسلامی تا ابتدای قرن نوزدهم میلادی در پرتو دو امپراتوری صفوی و عثمانی به شکوفایی و رشد بالایی دست یافت. مؤلف در این بخش از کتاب به روند گسترش امپراتوری عثمانی به سمت غرب و چالشهای آن با قدرتهای اروپایی و عملکرد محمدعلی پاشا، حاکم مصر در قرن نوزدهم، پرداخته است و گوشه ای از

افتخارات خلافت عثمانی را به تفصیل برشمرده است. اما به رغم آنکه در ابتدای فصل اذعان کرده بود که سلسله صفوی نیز در اعتلای فرهنگ و تواناییهای آیین اسلام نقش بسزایی داشته، هیچ اشاره‌ای به خدمات فرهنگی - علمی ایرانیان به اسلام نکرده است. این در حالی است که در سده‌های مورد تفحص نویسنده در این فصل، آثار علمی، تحقیقات و اکتشافات و نظم و نشر ایرانیان که در جهت رشد فرهنگی و اجتماعی جهان اسلام قرار داشت، به مراتب بیش از ترکان بود و حق آن بود که نویسنده صفحاتی را نیز به عملکرد صفویان همچون عثمانیان اختصاص می‌داد. نویسنده در ادامه این فصل به آرای تنی چند از نظریه پردازان ملی‌گرای عرب اشاره می‌کند. به عقیده وی، عبدالرحمن الکوآکی (۱۹۰۲-۱۸۴۹) که در سال ۱۹۰۰ کتاب طبایع الاستبداد را به رشته تحریر درآورد، یکی از پیشگامان مکتب ملی‌گرایی عربی می‌باشد. این کتاب که در واقع علیه حکومت سلطان عبدالحمید تألیف شده است، اعراب را مسئولان اصلی آینده خود دانسته و بر این امر اصرار ورزیده است

که پادشاه یا خلیفه یا هیچ شخص دیگری در این زمینه مسئولیت ندارد. کوآکی تأکید داشت که برای یک نهضت ملی، عوامل سیاسی بسیار حیاتی می‌باشد.

روند شکل‌گیری احزاب سیاسی در تعدادی از کشورهای عربی نظیر مصر، سوریه و فلسطین و همچنین اوج‌گیری جنبش وهابیت در شبه جزیره عربستان از دیگر مباحث این فصل می‌باشد. در پایان فصل به نحوه تأسیس اتحادیه عرب در ۲۲ مارس ۱۹۴۵ اشاره مختصری شده است و نویسنده تشکیل این اتحادیه را بالاترین درجه همکاری و هماهنگی عربی میان کشورهای که هر کدام خط مشی‌ها و سیاستهای مختلفی را پی‌گیری می‌نمایند، معرفی کرده است. چهارمین فصل از کتاب به بررسی آراء و نظرات ساطع الحصری اختصاص یافته است. مؤلف پس از ذکر زندگی‌نامه مفصلی از این اندیشمند عرب، به تحلیل اندیشه‌های وی می‌پردازد. به نظر الشویری، حصری تلاش کرد تا مفهومی سکولار از ملی‌گرایی عربی را تدوین کند که قادر به ایجاد همبستگی مشترک میان جوامع امروزی باشد. حصری برای تحقق این هدف،

جهانی دوم، افکار عمومی جهان عرب تشنه آرا و اندیشه های گوناگون و پذیرای هرگونه نظریه ضد استعماری و «آزادی بخش» بود، به ظهور و گسترش احزاب کمونیستی اشاره می کند. احزاب کمونیستی عربی با شعار آزادی طبقات و اتحاد اعراب به جایگاهی مناسب در میان طبقات و گروه های اجتماعی ضعیف و متوسط سرزمین های عربی دست یافته بودند، اما به تدریج مجری دستورهای حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سابق شدند و در قبال بحران هایی همچون تأسیس دولت اسرائیل و تقسیم سرزمین فلسطین مخالفتی از خود نشان ندادند. به همین دلیل نیز به تدریج از محبوبیتشان کاسته شد و حتی کار به جایی رسید که دشمنی و ضدیت با شوروی و کمونیسم نیز به عنوان نمادی از ملی گرایی مطرح شد.

واکنش ملت های عرب به احزاب کمونیست و همکاری دولتهای ملی گرا و پیشرویی همچون مصر و سوریه با اتحاد جماهیر شوروی در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ نمونه ای از تعارض ملت ها و دولتهای جهان سوم در تشخیص و جهت گیری منافع و

مهم ترین عامل همگونی میان اعراب را لغت و زبان عربی و تاریخ مشترک قلمداد کرد و سایر عوامل نظیر موقعیت جغرافیایی، دین، اقتصاد و غیره را به عنوان عوامل ثانوی در نظر گرفت. بر این مبنا، حتی اگر مردمان سرزمینی تحت اشغال و استعمار بیگانگان قرار گیرند و ساختار سیاسی و اقتصادی شان هم کاملاً دگرگون شود، باز می توانند به خاطر زبان و تاریخ مشترک به حیات اجتماعی و همبستگی خویش ادامه دهند و از اشغال رهایی یابند.

یکی از نکات حایز اهمیت در مراحل رشد ملی گرایی عربی در قرن بیستم، پایبندی سیاسی به دموکراسی پارلمانی و حتی به لیبرال دموکراسی می باشد. الشویری معتقد است که اگر چه در کشورهای نظیر سوریه و عراق که اندیشه های ملی گرایی رواج بسیاری داشت، دموکراسی پارلمانی به نظام تک حزبی تبدیل شد، مسئله دموکراسی در بخش اقتصادی همچنان به حیات خود ادامه داد و در مقابل کمونیسم و توده گرایی قرار گرفت. الشویری با اشاره به اینکه در سال های بین جنگ جهانی اول و دوم و پس از جنگ

خواستهای ملی می باشد. گرچه این موضوع همواره مطرح می شود که دولتهای عرب به دلیل مخالفت با استعمار و امپریالیسم انگلیس و آمریکا و چالشهای نظام بین الملل راهی جز همکاری با شوروی نداشتند، از این نکته نیز نباید غافل بود که برای ملت‌های عرب حضور شوروی در عرصه داخلی کشور‌هایشان قابل پذیرش نبود و به همین دلیل نیز دولتها تنها به داشتن روابط دیپلماتیک حسنه با اتحاد شوروی اکتفا می کردند. در ششمین فصل کتاب به دو رویکرد تأثیر گذار در جهان عرب طی دهه های میانی قرن گذشته میلادی اشاره شده است. نویسنده در این فصل به روند شکل گیری ناصریسم و فراز و فرود حزب بعث در سوریه و عراق می پردازد. به اعتقاد وی، کودتای افسران آزاد مصر بیش از آنکه حرکتی ایدئولوژیک باشد، عصبانی بود علیه فساد و ناتوانی پادشاه وقت، اما از آنجا که این حرکت با استقبال عمومی مواجه شد و افسران آزاد خود را در مسند قدرت دیدند، این تلاش از سوی جمال عبدالناصر صورت گرفت که برای تداوم قدرت و همبستگی جامعه، ایدئولوژی مناسبی را مطرح کند. از

این رو بود که عبدالناصر برای ایجاد یک پارچگی در مصر و جهان عرب، اندیشه ملی گرایی را از پایه داد و برای کسب حمایت بین المللی (در پی بروز اختلافاتی عمیق با قدرتهای غربی) سوسیالیسم را به عنوان روش و مبنای اداره کشور قرار داد. عبدالناصر به عنوان فردی عمل گرا برای پیشبرد امور مصر به روش آزمون و خطا روی آورد و در هر جا که به موفقیتی دست می یافت برای نهادینه کردن و ماندگار کردن آن موفقیت تلاش می کرد.

الشوری معتقد است یکی از مهم ترین شکستهای عبدالناصر در سطح جهان عرب، فروپاشی اتحاد میان مصر و سوریه بوده است. بنا به باور این نویسنده عبدالناصر تمایل داشت در این اتحاد، مصر نقش برادر بزرگ تر را ایفا کند و به همین دلیل دست مصریان را برای کنترل ساختارهای شکل گرفته در روند این اتحاد باز گذاشته بود. حتی زمانی که سوری ها نسبت به این وضعیت معترض شدند و خواستار پایان بخشیدن به این اتحاد بودند، وی به عنوان رهبر جهان عرب بیش از آنکه در صدد تحکیم همبستگی میان اعراب برآید و ملی گرایی را ارتقا دهد، نگاهی

معطوف به مسایل داخلی مصر داشت و هیچ اقدام جدی برای جلوگیری از فروپاشی اتحاد به عمل نیاورد.

در اینجا این سؤال مطرح است که چرا نویسنده تنها به انتقاد از عبدالناصر اکتفا نموده است، در حالی که سوری‌ها نیز در این تجربه و شکست شریک بوده‌اند و به جای اصلاح امور و کوشش برای حفظ این اتحاد کارشکنی کردند و تنها تجربه اتحاد میان دو کشور عربی در قرن بیستم را محکوم به فنا ساختند. حزب بعث در سال ۱۹۴۷ توسط دو معلم دمشق به نامهای میشل عفلق و صلاح الدین بیطار تأسیس شد و در سال ۱۹۵۲ پس از ادغام با حزب سوسیالیست عرب به حزب بعث سوسیالیستی عرب تغییر نام داد. این حزب توانست در کشورهای عراق، لبنان و اردن نیز پایگاههایی کسب کند، اما رواج آن در سراسر جهان عرب تا دهه ۱۹۷۰ به تعویق افتاد. مؤلف در این بخش از کتاب به فعالیتهای این حزب در دو دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ اشاره می‌کند و از نحوه عملکرد عفلق به عنوان دبیرکل این حزب در پیشبرد خواستههای حزبی مواردی را تشریح می‌نماید. وی توضیح می‌دهد که

حزب بعث تا سال ۱۹۵۹ از طریق فشارهای سیاسی و نظامی در امور حکومت نفوذ می‌کرد، ولی از این سال به بعد خود به اجرای قدرت پرداخت و دولت را در اختیار گرفت. نویسنده مرگ عبدالناصر را آغاز تجزیه ملی‌گرایی شکل گرفته در جهان عرب قلمداد می‌کند و از انشقاق ناصریسم به چندین گروه و حزب در داخل و خارج از مصر اظهار تأسف می‌نماید. به نظر وی، در دهه ۱۹۷۰ با افزایش نفوذ عربستان سعودی و کشورهای ثروتمند خلیج فارس، ملی‌گرایی عربی به تدریج تضعیف و به جای آن ارزشها و مفاهیم اسلامی بر امور سیاسی و اقتصادی مسلط شد و از سوی این کشورها به عنوان مبنای مشروعیت نظام حاکم مورد تأکید قرار گرفت. نویسنده کتاب معتقد است در حال حاضر ملی‌گرایی عربی به سه گرایش تقسیم شده است:

۱. گرایش رسمی دولتهای عربی به طرح موضوع ملی‌گرایی در بعضی از موارد خاص؛ اما این دولتها تمایلی به ایجاد یک اتحاد عربی وسیع ندارند.

۲. ملی‌گرایی عربی مبتنی بر افکار مارکسیستی و سوسیالیستی؛ این گرایش با

فروپاشی شوروی و سیاستهای سرمایه داری فعلی چین بسیار ضعیف شده است.

۳. ملی‌گرایی عربی جدید که بر اساس تنوع جغرافیایی، اقتصادی، فرهنگی و قومی جهان عرب به دنبال ایجاد وحدتی تدریجی و گام به گام می‌باشد. این گرایش نهادینه کردن دموکراسی در جهان عرب را در رأس اهداف خود قرار داده و معتقد به آزادی بیان و نظام پارلمانی چند حزبی است. این گرایش در حال حاضر در مصر، سوریه و لبنان طرفدارانی دارد.

مبحث دموکراسی و جامعه مدنی از جمله مباحثی است که نویسنده یک فصل از کتاب خود را به آن اختصاص داده است. وی با ذکر اینکه دموکراسی در یک جامعه شامل کلیه جوانب حیات بشری اعم از اقتصاد، سیاست و فرهنگ می‌باشد، به این نکته اشاره می‌کند که در جهان عرب تا دهه ۱۹۸۰ دموکراسی اقتصادی مقدم بر دموکراسی سیاسی بود؛ به عنوان مثال در میثاق ملی جمال عبدالناصر، آزادی اقتصادی و اجتماعی پیش شرط ایجاد یک دموکراسی سیاسی سالم می‌باشد. اما در دهه ۱۹۸۰ به تدریج دموکراسی سیاسی و

اقتصادی در کنار یکدیگر قرار گرفتند. عبدالکریم غلاب، رهبر حزب استقلال مغرب، در رابطه با اهمیت هم‌گامی توسعه اقتصادی و سیاسی و دموکراتیک بودن آن در همایشی تحت عنوان «تجربه‌های دموکراسی در جهان عرب» اظهار داشته است: «در مبارزه برای کسب دموکراسی باید بر روی هر دو پای خود بایستیم و قدم برداریم و گرنه هرگز نمی‌رسیم، به همین دلیل بین دموکراسی اقتصادی و دموکراسی سیاسی فرقی نمی‌گذاریم.» اصطلاح جامعه مدنی نیز یک دهه بعد، یعنی در اوایل دهه ۱۹۹۰، در جهان عرب رواج یافت. به نظر مؤلف، رواج این اصطلاح در جهان عرب بیش از آنکه به دلیل همبستگی و همکاری میان گروه‌های اجتماعی باشد، محصول اختلاف و چنددستگی در جامعه بوده است. وی برای اثبات نظر خود به منازعات داخلی جامعه مصر میان احزاب ناصری، سوسیالیست و طرفداران حزب حاکم در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ و همچنین به اختلافات قومی-نژادی در لبنان اشاره می‌کند که تمامی این منازعات و اختلافات در دهه ۱۹۹۰ فروکش کرد و جای خود را به نوعی تعامل و تعاون

ایران، عراق و دولتهای عرب منطقه خلیج فارس

Joseph A. Kechichian, *Iran, Iraq and The Arab [Persian] Gulf States*, New York: Palgrave Press, 2001, 471 pages.

قدیر نصری

پژوهشگر ارشد مرکز پژوهشهای علمی و

مطالعات استراتژیک خاورمیانه

مقدمه

کتاب ایران، عراق و دولتهای عرب منطقه خلیج فارس حاصل مقالاتی است که در همایش دانشگاه کالیفرنیا در شهر لوس آنجلس و در تاریخ ۴-۳ می ۲۰۰۰ برگزار گردید. همایش مذکور با حمایت مالی رییس امارات متحده عربی یعنی «شیخ زاید بن سلطان آل نهیان» در مرکز مطالعات خاور نزدیک دانشگاه کالیفرنیا انجام و به کوشش جوزف استیون کشیشیان در سال ۲۰۰۰ منتشر شد. این کتاب شامل ۲۶ مقاله علمی است که در سه بخش کلی جمع آوری شده است؛ بخش اول آن به مسایل داخلی سه کشور مهم منطقه

داد. نویسنده کتاب با اشاره به عواملی همچون جهانی شدن، انقلاب اطلاعات و رشد هویت فرهنگی مشترک در میان اعراب، معتقد است که حیات سیاسی در جهان عرب کاملاً دگرگون شده است و آغاز دوره ای نوین از کار و فعالیت عربی مشترک که به رشد و تعالی و کسب دستاوردهای مهم منجر شود، به چشم می آید. به نظر می رسد با توجه به مسایل و مشکلات فرا روی جهان عرب از قبیل اشغال سرزمینهای فلسطین از سوی رژیم اسرائیل و یا ظهور پدیده های تازه ای نظیر سازمان القاعده که تعدادی از کشورهای عربی را با چالشهای حساسی مواجه کرده است و همچنین وجود بحرانهایی نظیر بحران عراق، هنوز نمی توان منتظر و شاهد رشد و تعالی همکاری عربی بود. اما با توجه به تحولات داخلی برخی از کشورهای عربی و ظهور رهبران جوانی همچون بشار اسد، محمد ششم و پادشاهان جوان اردن و بحرین، این امیدواری وجود دارد که دموکراسی، جامعه مدنی و افزایش مشارکتهای مردمی در کلیه سطوح و بخشهای اجتماعی جهان عرب گسترش یابد.